رجعت از نگاه قرآن

 خدامراد سليميان

اشاره

باور به رجعت، كه يکي از اعتقادات شيعه است، در طول تاريخ پُر فراز و فرود خود، همواره مورد توجه پژوهشگران عرصة دين بوده است.

بدون ترديد، بررسي و تحليل بيشتر اين اعتقاد، مي‏تواند حقايق افزون‌تري را فراروي علاقه‌مندان قرار دهد؛ به ويژه آن که شيعه معتقد است، علاوه بر رواياتي که در اين زمينه در دست است، آيات قرآن نيز دليلي بر حتمي بودن تحقق اين باور به شمار مي‌آيد و آيات قرآن، گنجايش بحث‌هاي روزآمد و نو را همواره به عنوان اصلي اساسي براي خود حفظ کرده است.

در اين نوشتار، مي‌كوشيم با بهره مندي از زلال معارف پيشوايان معصوم: و بزرگان دين، براي روشن‌تر ساختن باور رجعت به وسيلة آيات نوراني قرآن،گامي، هر چند کوتاه به جلو برداريم.

پيش‌درآمد

پيش از هر سخن، بايسته است معناي لغوي و اصطلاحي رجعت را توضيح دهيم.

«رجعت» در كتاب‏هاي لغت، به معناي «بازگشت» است؛ يعني برگشتن به جايي كه پيش‏تر در آن‌جا بوده است.[1]

اما در اصطلاح مهدويّـت، «رجعت» عبارت است[2] از: بازگشت دو گروه از مردگان ـ مؤمنان محض و كافران محض ـ به صورت‏هاي پيشين خود،[3] پس از ظهور حضرت مهدي(عج)[4]، تا مؤمنان از برپايي حكومت جهاني عدل، دلشاد و كافران، از فرومايگي و پستي ستمگران، دلگير شوند.[5]

واژة «رجعت» در اين بحث، داراي شهرت کامل است؛ ولي در اين باره، واژگان ديگري نيز به کار گرفته شده است؛ از جمله: «کرة»، «عودة»، «بعثة»، «حشر»، «إياب» و مانند آن.

از آيات، روايات و بيان دانشوران شيعه به دست مي‏آيد زندگي در رجعت، اگر چه در دنياست، زندگي خاصّي است، با ويژگي‏هاي خود كه نه ـ به طور دقيق ـ همچون زندگي دنيا و نه همانند زندگي آخرت است و در عين حال، چون زندگي در برزخ نيز نيست.[6]

پيروان مکتب اهل بيت: براي اثبات رجعت در آخرالزمان، افزون بر دليل عقلي، از آيات قرآن و روايات معصومان: توأماً، بهره گرفته‌اند؛ ولي از آن‌ جا كه قرآن، اساسي‏ترين منبع اثبات حقايق ديني است، در مسأله رجعت نيز به عنوان نخستين و اصلي‌ترين منبع، مورد توجّه قرار مي‏گيرد.

دربارة رجعت در قرآن، لازم است در سه عرصه بحث و بررسي شود:

1. امکان رجعت؛

2. وقوع آن در گذشته؛

3. وقوع آن در آينده.

امكان رجعت

امکان نيز به دو قسم تقسيم مي‌شود: امکان ذاتي و امکان وقوعي.

امكان ذاتي رجعت: شکي نيست که رجعت، به خودي خود، داراي امکان ذاتي است؛ چرا که زنده کردن مردگان ـ چه در دنيا و چه در آخرت ـ در توان خداوند است و هيچ خردمندي در آن شک ندارد.

خداوند، در آيات فراواني با ردّ مخالفان، معجزة زنده شدن مردگان را به دست پيامبران خود، دليلي بر معاد، قيامت و زنده شدن مردگان، ارائه كرده است.

امکان وقوعي رجعت: بهترين دليل بر امکان يک چيز، وقوع آن است. وقوع رجعت، با استفاده از بيانات نوراني قرآن و شواهد تاريخي، به روشني تمام قابل اثبات است.

وقوع رجعت در گذشته و آينده

دربارة وقوع رجعت در گذشته و نيز در آينده، با يك نگاه گذرا به آيات مربوط به رجعت، با دو دسته آيات مواجه مي‏شويم:

1. گزارش وقوع رجعت در امت‏هاي پيشين

در اين دسته از آيات، به روشني وقوع رجعت ميان اقوام و ملل گذشته گزارش شده است؛ مانند داستان زنده شدن کشتة بني اسرائيل، زنده شدن ياران حضرت موسي، زنده شدن عزير نبي و مردگاني كه به دست حضرت عيسي زنده شدند كه به شرح هر كدام مي‌پردازيم:

1ـ1. زنده شدن هفتاد نفر از ياران حضرت موسي عليه السلام

يکي از بارزترين مصداق‌هاي زنده شدن مردگان، حيات يافتن ياران حضرت موسي عليه السلام پس از مرگ است. خداوند، در اين باره مي‌فرمايد:

gوَ إِذْ قُلْتُمْ يَامُوسَي لَن نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّي نَرَي اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَ أَنتُمْ تَنظُرُونَ٭ ثُمَّ بَعَثْنَكُم مِن‏ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَf؛[7]

«و چون گفتيد: «اي موسي! تا خدا را آشكارا نبينيم، هرگز به تو ايمان نخواهيم آورد» پس ـ در حالي كه مي‏نگريستيد ـ صاعقه شما را فرا گرفت. سپس شما را پس از مرگتان برانگيختيم؛ باشد كه شكرگزاري كنيد.»

امام رضا عليه السلام به دنبال اين آية شريف فرمود:

«...چون خداوند با موسي سخن گفت، موسي به سوي قوم خود رفته، واقعه را خبر داد. گفتند: «ما هرگز ايمان نياوريم، تا سخن خدا را بشنويم». حضرت موسي، از آن جمعيت هفتصد هزار نفري، هفتاد هزار نفر و از آن‌ها هفت هزار، و از آنان هفتصد و از آنان هفتاد نفر برگزيده، با خود به كوه طور برد. آنان چون كلام خدا را شنيدند، گفتند: «ما هرگز به تو ايمان نياوريم، تا خدا را آشكار را ببينيم». خداوند آذرخشي فرستاد. در اثر ستمشان از آذرخش مردند. موسي عرض‏كرد: «خداوندا! اگر قوم، مرا متهم كنند كه تو به دروغ، ادعاي پيامبري مي‏كردي! اينان را بردي و كشتي، در جواب آنان را چه بگويم؟» خداوند، دوباره ايشان را زنده كرد و همراه او فرستاد... ».[8]

تمام مفسران شيعه بدون اختلافي، اين آيه را به زنده شدن مردگان (رجعت) در امت حضرت موسي عليه السلام، تفسير كرده‏اند:

شيخ طوسي در تبيان، اگر چه استدلال به آيه را بر حتمي بودن رجعت در آخرالزمان نپذيرفته و اثبات آن را نيازمند دليل‌هاي ديگر دانسته است، در دلالت آيه بر زنده شدن ياران حضرت موسي عليه السلام پس از مردن، ترديدي نكرده است.[9]

علامه طبرسي در مجمع البيان، ذيل اين آيه شريفه، پس از بيان اين كه گروهي از دانشوران شيعه با اين آيه، بر جواز رجعت استدلال كرده‏اند، مي‏گويد: عده‌اي قائلند رجعت، جز در زمان پيامبر جايز نيست؛ چرا كه بدين وسيله معجزه او آشكار مي‏گردد. وي اين سخن را باطل دانسته، مي‌گويد:

نزد ما ـ بلكه نزد بيشتر امت ـ اظهار معجزه به دست امامان: و اولياي خدا نيز امكان‏پذير است.[10]

بحراني در تفسير برهان، ذيل اين آيه شريف روايتي از حضرت علي‏ عليه السلام نقل كرده كه آن حضرت، آيه را صريح در مردن و زنده شدن دانسته است.[11]

در تفسير صافي نيز ذيل اين آيه مي‏نويسد:

به سبب اين كه در اين آيه، زنده شدن، به پس از مرگ مقيد شده است، اين آيه نيز دلالت واضح بر امكان و وقوع رجعت دارد كه اصحاب ما، بنابر تصريح امامان: به آن معتقدند.[12]

و بالاخره، در تفسير نمونه، ذيل اين آيه شريف مي‏خوانيم:

اين آيه از آياتي است كه بر امكان «رجعت» و بازگشت به زندگي در اين دنيا دلالت دارد؛ چرا كه وقوع آن در يك مورد، دليل بر امكان آن در ساير موارد است.[13]

مفسران اهل سنّت ـ به جز اندكي-[14] در تفسير اين آيه، ديدگاهي چون مفسران شيعه ارائه كرده‌اند.

عبداللّه نسفي در مدارك التنزيل،[15] طنطاوي در الوسيط[16]، عبدالرحمن بن علي جوزي در زاد المسير[17]، آيه را صريح در مردن و زنده شدن دانسته، نظر كساني را كه مردن را به بيهوشي تفسير كرده‏اند، ردّ نموده‌اند.

برخي اين آيه و مانند آن را دليلي بر رجعت در آخرالزمان دانسته‌اند؛ ولي به نظر مي‌رسد آنچه از اين آيه و تفاسير ذيل آن به دست مي‌آيد، بدون ضميمه کردن روايات، فقط حکايت وقوع رجعت در امت‌هاي گذشته است. ما نيز فقط به اين دليل اين آيات را نقل کرده‌ايم.[18]

1ـ2. زنده شدن كشته بني‏اسرائيل

خداوند متعال در سورة بقره، داستان زنده شدن كشته بني‏اسرائيل را اين گونه بيان مي‏فرمايد:

gوَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّرَءْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ \* فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْىِ اللَّهُ الْمَوْتَي وَيُرِيكُمْ ءَايَتِهِ‏ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَf؛[19]

و چون شخصي را كشتيد و دربارة او با يكديگر به ستيزه برخاستيد؛ حال آن كه خدا، آنچه را كتمان مي‏كرديد، آشكار كرد \* پس گفتيم: پاره‏اي از آن ]گاو سربريده[ را [به آن] مقتول [بزنيد]، تا زنده شود. خدا اين گونه مردگان را زنده مي‏كند و آيات خود را به شما مي‏نماياند؛ باشد كه بينديشيد.

علامه طباطبايي با ردّ سخن كساني كه به توجيه آيه پرداخته‌‏اند، نوشته است:

بعضي گفته‏اند مراد از اين قصه، بيان حكم است و مي‏خواهد مانند تورات حكمي از احكام مربوط به كشف جنايت را بيان كند و بفرمايد به هر وسيله شده بايد قاتل را به دست آورد، تا خوني هدر نرود؛ مانند آيه gوَ لَكُمْ فِى الْقِصَاصِ حَيَوةٌf؛ «و براي شما در قصاص زندگي است»،[20] نه اين‌كه موسي‏ عليه السلام با دُم آن گاو به مرده زده و به معجزه نبوت، مرده را زنده كرده باشد.

 آن‌گاه در پاسخ مي‌نويسد:

خوانندة عزيز توجه دارد كه اصل سياق كلام، به ويژه اين قسمت از كلام كه مي‏فرمايد: «پس گفتيم او را به بعضي قسمت‏هاي گاو بزنيد كه خدا اين طور مردگان را زنده مي‏كند»، هيچ سازگاري ندارد.[21]

قرطبي مي‏گويد: «مراد از آيه، زنده كردن پس از مردن است».[22] طبري نيز ذيل اين آيه شريف، پس از بيان مفصل داستان و اقوال درباره قسمتي از بدن گاو كه براي زنده شدن به مقتول زدند ـ مردن و زنده شدن را حتمي ذكر كرده است.[23]

از ديگر تفاسيري که به صراحت به زنده شدن مرده اشاره كرده‌اند، مي‌توان به تفسير القرآن العظيم[24]، كشف الاسرار[25]، مدارك التنزيل[26] و... اشاره نمود.

از اين آية شريف، اين واقعيت به روشني به دست مي‌آيد که خداوند، کشتة بني اسرائيل را در همين جهان و پيش از رستاخيز زنده كرد. اين، نمونه‏اي از رجعت يا بازگشت به دنيا است.

1ـ3. زنده شدن هزاران نفر

يکي ديگر از مصداق‌هاي برجستة رجعت، زنده شدن هزاران انسان پس از مرگ است. خداوند اين حادثة بزرگ را اين گونه بيان فرموده است:

gأَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَرِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَي النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَf؛[27]

«آيا از [حال] كساني كه از بيم مرگ از خانه‏هاي خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نيافتي؟ خداوند به آنان گفت: «بميريد». آن گاه آنان را زنده كرد. آري، خداوند، به مردم، صاحب بخشش است؛ ولي بيشتر مردم سپاسگزاري نمي‏كنند».

قرطبي در تفسير الجامع لأحكام القرآن مي‏نويسد:

آن‌ها بيش از ده هزار نفر بودند اين گروه، به سبب ترس از مرگ از ديار خود فرار كردند و گمان كردند زنده خواهند ماند؛ پس خداوند، آن‌ها را در محلي كه خيال مي‏كردند در آن، از مردن در امان خواهند بود، ميراند... .

وي به کلام ابن عربي اشاره مي‌كند که مي‌گويد:

خداوند، آن‌ها را از روي عقوبت ميراند؛ آن گاه آن‌ها را زنده كرد. مردني كه به سبب عقوبت باشد، پس از آن، زندگي است؛ در حالي كه پس از مردن از روي اجل، زندگي نخواهد بود.

آنگاه ديدگاه خود را، زنده شدن آن‌ها پس از مرگ معرفي و آن را غير قابل ترديد ذکر کرده است.[28]

ميان مفسران شيعي، شيخ طوسي در تفسير التبيان ذيل اين آيه شريف نوشته است:

در اين آيه، دليلي است بر ضد منكران عذاب قبر و رجعت؛ چرا كه زنده كردن در قبر و زنده كردن در رجعت، همانند زنده ساختن اين‌ها ـ براي عبرت ـ است.[29]

طبرسي نيز اين آيه را دليلي بر ضد منكران عذاب قبر و رجعت را انكار مي‌داند.[30]

در تفسير نمونه نيز، افزون بر اين كه اين مورد را مصداق كامل رجعت دانسته، آن را دليلي براي امكان تكرار آن ذكر كرده است.[31]

1ـ4. زنده شدن عزير، پس از صد سال

gأَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَي قَرْيَةٍ وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَي عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّي يُحْىِ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِاْئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ‏و قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِاْئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَي طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَي حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً للنّاسِ وَانظُرْ إِلَي الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ ‏ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَي كُلِّ شَىْ‏ءٍ قَدِيرٌf؛[32]

«يا مانند آن كس كه به شهري كه بام‌هايش، يكسر فرو ريخته بود، عبور كرد [و با خود مي] گفت: «چگونه خداوند، [اهل] اين [ويرانكده] را پس از مرگشان زنده مي‌‏كند؟» پس خداوند، او را صد سال ميراند. آن گاه او را برانگيخت و [به او] گفت: «چقدر درنگ كردي؟» گفت: «يك روز، يا پاره‏اي از روز را درنگ كردم». گفت: «[نه]، بلكه صد سال درنگ كردي؛ به خوراك و نوشيدني خود بنگر كه [طعم و رنگ آن] تغيير نكرده است و به درازگوش خود نگاه كن [كه چگونه متلاشي شده است[. اين ماجرا براي آن است كه ]هم به تو پاسخ گوييم و هم[ تو را نشانه‏اي براي مردم قرار دهيم و به استخوان‏ها بنگر كه چگونه آن‌ها را برداشته و به هم پيوند مي‏دهيم، سپس گوشت بر آن مي‏پوشانيم». پس هنگامى كه [چگونگي زنده كردن مردگان] براي او آشكار شد، گفت: «[اكنون] مي‏دانم كه خداوند بر هر چيزي تواناست».

قرطبي در تفسير خود، به روشني تمام مي‌نويسد: «او را زنده كرد».[33] ابن‌كثير نيز علاوه بر بيان مردن و زنده شدن او، سن او را هنگام وفاتش ذكر كرده است.[34] طنطاوي در الجواهر به زنده شدن، تصريح كرده است.[35]، در روح البيان نيز با تاكيد فراوان گفته شده است: «در تمام اين مدت صد سال، او مرده بوده است».[36]

 بنابراين، آنان زنده شدن پس از مرگ در دنيا را پذيرفته‏اند؛ امّا از مفسران شيعه، علامه طباطبايي آيه را صريح در زنده شدن پس از مرگ دانسته، در ردّ پندار گروهي كه مراد از «موت» را در اين جا، بي‏هوشي مي‌دانند، نوشته است:

لكن ما نفهميديم چگونه ممكن است «مردن» در آيه شريف را بر بي‏هوشي حمل كرده، داستان اين شخص را با داستان اصحاب كهف مقايسه نمود؛ چون به فرض اين كه قبول كنيم داستان اصحاب كهف از قبيل بيهوشي بوده، صرف شباهتي كه بين اين دو داستان هست، مجوز آن نمي‌‏شود كه آن دو را با هم مقايسه كنيم؛ زيرا در داستان اصحاب كهف، «ميراندن» نيامده است؛[37]

در حالي كه در آيه ياد شده به مرگ تصريح شده است: «خداوند او را صد سال ميراند».

ابوالفتوح رازي ذيل آيه شريف مي‏گويد:

در آيه، دلالت است بر صحت رجعت و نادرستي عقيدة كساني كه رجعت را منكر شده، آن را بعيد مي‏انگارند.[38]

1ـ5 زنده شدن مردگان به دست حضرت عيسي‏ عليه السلام

در آيات فراواني از قرآن مجيد مي‌خوانيم: يكي از مهم‌ترين معجزه‌هاي حضرت عيسي‏ عليه السلام، زنده كردن مردگان بوده است. شيعه و اهل‏سنّت در كتاب‏هاي خود، به ويژه در کتاب هاي تفسيري، بدان اشاره کرده‏اند.

 خداوند در يکي از آيات قرآن، اين گونه از اين معجزة حضرت عيسي عليه السلام پرده برداشته است:

gوَ رَسُولاً إِلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُم بَِايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيَْةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرَ‏ا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ وَأُحْىِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِى بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لأَيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَf؛[39]

«و [او را] پيامبري به سوي بني ‏اسرائيل [مي‌فرستد كه به آنان مى‏گويد: ] «در حقيقت، من از جانب پرودگارتان برايتان معجزه‏اي آورده‏ام. من از گل براي شما به شكل پرنده مي‏سازم، آن گاه در آن مي‏دمم؛ پس به اذن خدا پرنده‏اي مي‏شود و به اذن خدا نابيناي مادرزاد و پيس را بهبود مي‏بخشم و مردگان را زنده مي‏كنم...».

در حيلة الاولياء و طبقات الاصفياء آمده است:

روزي حضرت مسيح، به استخوان جمجمه‏اي سفيد برخورد. گفت: «پروردگارا! زندگي را به اين بازگردان». خداوند وحي فرمود: «روي خود را برگردان». پس از درنگي كوتاه، نگاه خود باز گرداند؛ ديد پيرمردي در حالي كه بر بسته‏اي از سبزيجات تكيه كرده، آن‌جا است. پيرمرد، رو به عيسي كرده، گفت: «اي بنده خدا! كمك كن اين سبزي‏ها را به بازار برسانم».

عيسي عليه السلام فرمود: «چه كار مي‏كني؟» پيرمرد گفت: «هم اينك اين سبزي‏ها را چيده‏ام و آن‌ها را در اين نهر شسته‏ام. چون صورتم را برگرداندم، تو را ديدم. حضرت عيسي از او دربارة قومش پرسيد؛ چون پاسخ داد، معلوم شد بين آن پيرمرد و حضرت عيسي، پانصد سال فاصله بوده است]يعني پيرمرد پانصد سال قبل از دنيا رفته بود[.[40]

از ديگر کساني که زنده شدن مردگان به دست حضرت عيسي را نقل کرده‌اند، مي‌توان به سمرقندي در ذيل اين آيه شريف،[41] عبدالكريم‏بن هوازن،[42] ابن اثير در تاريخ خود،[43] كتاب كشاف عن غوامض التنزيل،[44] و الجامع لاحكام القرآن قرطبي[45] اشاره كرد.

مرحوم شيخ صدوق در كتاب امالي خود، ضمن داستاني عبرت‏انگيز، چگونگي زنده شدن مردگان توسط حضرت عيسي عليه السلام را اين گونه نقل كرده است:

امام صادق‏ عليه السلام فرمود:

«عيسي‏بن مريم، همراه سه نفر از يارانش، براي كاري از مسيري عبور مي‏كردند. در راه، به سه شمش طلا برخوردند. حضرت عيسي عليه السلام رو به همراهان خود كرده، فرمود: «اين، مايه كشتار مي‏شود و مردم را به هلاكت مي‏رساند». آن گاه به راه افتادند. آن سه نفر كه به آن طلاها طمع كرده بودند، هر كدام به بهانه‏اي از حضرت عيسي جدا شده، نزد طلاها بازگشتند. پس آن دو نفر، به يكي گفتند: «برو غذايي بخر، تا بخوريم و آن‌گاه، طلاها را تقسيم كنيم».

او وقتي غذا خريد، سمي در آن ريخت، تا آن دو نفر را به قتل رسانده، تمام طلاها را از آن خود كند. آن دو نيز تصميم گرفتند وقتي برگشت، او را به قتل رسانند و طلاها را بين خود تقسيم كنند. چون برگشت، او را به قتل رسانده، پس از خوردن غذا، خود نيز از دنيا رفتند. حضرت مسيح بازگشت و آن‌ها را مرده يافت. به اذن خداوند آن‌ها را زنده كرده، فرمود: «آيا به شما نگفتم كه اين، مايه خونريزي مي‏شود؟»[46]

در مجمع البيان، دربارة آيه «و أحيي الموتي؛ و مردگان را زنده مي‏سازم» گفته است:

عيسي عليه السلام زنده ساختن مردگان را به طور مجاز، به خود نسبت داده است؛ زيرا در واقع، اين خداوند بود كه هنگام دعاي او، مردگان را زنده مي‏ساخت و گفته شده است او چهار تن را زنده كرد. آن‌گاه به کساني که به دست آن حضرت زنده شدند، اشاره کرده است.[47]

قابل ذكر اين‌كه افزون بر آيات بالا، موارد فراوان ديگري نيز وجود دارد كه از زنده شدن مردگان حكايت دارد.

جمع بندي

 در يك جمع‏بندي كوتاه، به نكات ذيل مي‏توان اشاره كرد:

1. به تصريح آيات قرآن، رجعت‏هاي فراواني در گذشته رخ داده است.

2. علاوه بر علماي شيعه، بيشتر دانشمندان اهل سنّت نيز بر اين‌كه در گذشته، رجعت‏هايي صورت گرفته است، عقيده‏مندند.

بنابراين شکي نخواهد ماند که در گذشته، به ارادة الهي انسان‌هاي فراواني، پس از مردن، دوباره زنده شده، به زندگي دنيايي بازگشته‌اند.

شيعه، با استناد به آيات ياد شده و فرمودة پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله كه: «هر چه در امت‌هاي پيشين رخ داده است، در امت من هم رخ خواهد داد». و برخي آيات قرآن، وقوع رجعت را در آخرالزمان، حتمي دانسته است.[48]

2. رجعت در آخرالزمان

دسته دوم از آياتي که در‌بارة رجعت سخن گفته است، آياتي است كه به بيان برخي از روايات، بر تحقق رجعت در آخرالزمان و پيش از قيامت دلالت دارد.

بر خلاف دسته نخست، اين گروه از روايات، نيازمند تأويل، يا تفسير[49] به وسيلة پيشوايان معصوم: و بزرگان دين است.

برخي از اين آيات بدين قرارند:

2ـ1. خروج دابة الارض

يکي از آياتي که شيعه با استفاده از آموزه‌هاي مکتب اهل بيت: معتقد است مربوط به رجعت است، آيه‌اي است که از خروج دابة الارض سخن مي‌گويد. در اين آيه مي‌خوانيم:

gوَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مَنَ الأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَاسَ كَانُواْ بَِآيَتِنَا لا يُوقِنُونَf؛[50]

و چون قول [عذاب] بر ايشان واجب شود، جنبنده‏اي را از زمين براى آنان بيرون مي‌‏آوريم كه با ايشان سخن گويد كه: «مردم [چنان‌كه بايد] به نشانه‏هاي ما يقين نداشتند».

بنابر روايات شيعه و سنّي، يكي از ويژگي‏هاي مهم دابة الارض، اين است كه داراي ابزاري است كه به وسيله آن، مؤمنان را از كافران باز مي‏شناساند.[51]

 در ادامه، صاحب مجمع البيان از علي بن ابراهيم ‏بن هاشم در تفسيرش نقل مي‏كند كه امام صادق‏ عليه السلام فرمود:

مردي خدمت عمار رسيد و به او گفت: «آيه‏اي در قرآن است كه ذهن مرا مشغول كرده و من معناي آن را نمي‏فهمم». عمار پرسيد: «كدام آيه؟» آن مرد اين آيه را تلاوت كرد و پرسيد: «مراد از دابةالارض چيست؟» عمار گفت: «به خدا قسم! نمي‏نشينم و نمي‏خورم و نمي‏آشامم؛ مگر آن كه آن را به تو بنمايانم». سپس عمار و آن مرد، خدمت اميرالمؤمنين‏ عليه السلام رسيدند. علي عليه السلام مشغول خوردن خرما و كره بود. عمار نشست و با آن حضرت، مشغول خوردن شد. آن مرد تعجب كرد و پرسيد: «مگر تو قول نداده بودي تا او را به من نشان ندادي، نخوري و نياشامي؟» عمار جواب داد: «اگر عاقل باشي، نشانت دادم».[52]

علامه طباطبايي در بحث روايي در ذيل آيه شريف، به نقل از تفسير قمي از حضرت امام صادق عليه السلام روايت مي‌كند:

«رسول خدا صلي الله عليه و آله به اميرالمؤمنين برخورد و او را در مسجد خوابيده ديد؛ بدين حال كه مقداري شن جمع كرده و سرش را روي آن گذاشته بود. حضرت با پاي خود حركتش داد و فرمود: «برخيز اي دابةالارض!» مردي از اصحاب عرض كرد: «يا رسول‏اللَّه! آيا ما هم مي‏توانيم رفقاي خود را به اين نام بناميم؟» فرمود: «نه؛ به خدا سوگند! اين نام، جز براي او نيست و او همان دابه‏اي است كه خداي تعالي در كتابش دربارة او فرمود: Gوَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ...F».

 آن‌گاه فرمود: «يا علي! چون آخرالزمان شود، خداي تعالي تو را در بهترين صورت بيرون مي‏آورد؛ در حالي كه با تو است وسيله داغ نهادن و دشمنان خود را با داغ، نشان مي‏كني».

مردي به امام صادق‏ عليه السلام عرض كرد: «عامه مي‏گويند: اين آيه شريف، به صورت «تَكْلِمُهُم» است؛[53] يعنى ايشان را جراحت مي‏زني، حضرت فرمود:

«خدا ايشان را در جهنم زخمي كند؛ براي اين كه آيه شريف، از كلام مي‏باشد نه از كَلَّمَ».[54]

ظاهر آيه اين است كه اين جنبنده از زمين بيرون مي‏آيد... .

 بنابراين «دابة»، به معناي «جنبنده» و «ارض»، به معناي «زمين» است و ـ بر خلاف آنچه بعضي مي‏پندارند ـ «دابه» فقط به جنبندگان غير انسان اطلاق نمي‏شود؛ بلكه مفهوم وسيعي دارد كه انسان‏ها را نيز دربر مي‏گيرد؛ چنان‌كه در آيه 6 سوره هود مي‌‏خوانيم: gوَ مَا مِن دَآبَّةٍ فِى الْأَرْضِ إِلَّا عَلَي اللَّهِ رِزْقُهَاf؛ «هيچ جنبنده‏اي در زمين نيست، مگر اين‌كه روزي او بر عهدة خدا است».

و در آيه 61 سوره نحل آمده است: gوَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍf؛ «اگر خداوند، مردم را به سبب ستم‏هايشان مجازات مي‏كرد، جنبنده‏اي را بر زمين باقي نمي‏گذاشت».

البته اهل سنّت، دابة الارض را موجودي از جنس غير انسان با مشخصات بسيار عجيب و غريب ذكر كرده‌اند.

بيضاوي در انوار التنزيل نوشته است:

او جساسه است. روايت شده طول او شصت ذراع است. داراي چهار دست و پا، كُرك و پَر است و داراي دو بال است كه كسي از او نمي‏تواند فرار كند و كسي هم به او نمي‏رسد.[55]

سيوطي در درالمنثور، پس بيان اقوال دربارة «دابة الارض»، نظر شيعه را مورد توجه قرار داده، با بيان روايتي از حضرت علي عليه السلام از آن حضرت نقل كرده است كه به شدّت قول كساني را كه معتقدند او «دابة الارض» است ردّ كرده است.[56]

«ابن كثير» نيز همين سخن را به حضرت علي‏ عليه السلام نسبت داده، ويژگي‏هاي شگفت آوري براي دابة الارض ذكر كرده است.[57]

مفسران متأخر اهل سنّت نيز اغلب به پيروي از گذشتگان خود، اين راه را ادامه داده، همچنان صفات غريب و عجيبي براي دابة الارض ذكر كرده‏اند. [58]

برخي نيز منصفانه نوشته‏اند:

ما هر چه در كتاب‏ها جست‌وجو كرديم، به اين اوصاف براي حيواني برنخورديم و بر فرض صحيح بودن آن (دابة الارض)، مخالف تمام حيوان‏ها است.[59]

برخي، روايات فوق را غيرقابل اعتماد دانسته[60] و برخي نقل آن را تضييع وقت و سياه كردن كاغذ سفيد ذكر كرده‏اند:[61]

همان گونه که پيش از اين گفته شد، شيعه به پيروي از روايات معصومان: دابة الارض را يك انسان فوق‏العاده مي‌دانند كه يكي از كارهاي مهم او، جدا ساختن صفوف مسلمانان از منافقان و علامت‏گذاري آن‌ها است. حتي از برخي از روايات استفاده مي‏شود كه عصاي موسي و انگشتر سليمان با او است و مي‏دانيم كه عصاي موسي، رمز قدرت و اعجاز، و خاتم سليمان رمز حكومت و سلطه الهي است. به اين ترتيب، او يك انسان قدرتمند و افشاگر است.[62]

از اين رو، در زيارت امام علي عليه السلام به نقل از امام صادق عليه السلام آمده است: السلام عليك يا عمود الدين ووارث علم الاوّلين والآخرين وصاحب الميسم ....[63]

 با توجه به مجموع آنچه نقل شد، به راحتي مي‏توان گفت: «دابةالارض» انسان مهمّي است كه براي انجام كاري بس مهمّ پيش از قيامت به زمين باز مي‏گردد.

و نيز اين‌كه در روايات شيعه و سنّي وارد شده است كه مؤمن و كافر را نشانه‏گذاري مي‏كند و صفوفشان را مشخص مي‏سازد، با انسان سازگار است. سخن گفتن با مردم كه در متن آيه قرآن به عنوان توصيف او آمده نيز مناسب همين معنا است.

البته برخي مراد از دابة الارض را حضرت مهدي(عج) و مقصود از خروج او را، ظهور آن حضرت ذكر كرده‏اند[64] كه غير قابل قبول است.

2ـ2. حشر برخي مردگان

يکي ديگر از آياتي که به واسطة آن بر حتمي بودن رجعت در آخرالزمان، استدلال شده است، چنين است: gوَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَمَّن يُكَذِّبُ بَِآيَتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَf؛[65] و آن روز كه از هر امتي، گروهي از كساني را كه آيات ما را تكذيب كرده‏اند، محشور مي‏كنيم؛ پس آنان نگاه داشته مي‏شوند، تا همه به هم بپيوندند.

از جمله کساني که به وسيلة اين آيه، بر رجعت در آخرالزمان، استدلال کرده‌اند، مي‌توان شيخ مفيد[66] و نيز شيخ طوسي[67] را نام برد.

مرحوم طبرسي در تفسير مجمع‏البيان ذيل اين آيه شريف نوشته است:

شيعيان كه به رجعت عقيده دارند، با اين آيه، بر درستي اعتقاد خود استدلال كرده و گفته‏اند: آمدن «مِن» در سخن، موجب تبعيض است و دلالت دارد بر اين‌كه در روز مورد نظر، برخي از اقوام برانگيخته شده و برخى ديگر برانگيخته نمي‌شوند و اين، صفت روز رستاخير نيست؛ چرا كه خداوند سبحان، درباره آن فرموده است «آنان را بر مي‏انگيزيم و هيچ يك از آنان را فروگذار نمي‌كنيم».[68]

علامه طباطبايي نيز ذيل آيه شريف، پس از بيان برخي اقوال و ردّ آن‌ها، استدلال بالا را بيان مي‌كند.[69] آن‌گاه در بيان اين‌كه «حشر» از نظر قرآن، غير از قيامت است، مي‏نويسد:

اين آيه و دو آيه بعدش، پس از داستان بيرون شدن «دابه» از زمين واقع شده‏اند كه خود، يكي از علايمي است كه قبل از قيامت واقع مي‏شود؛ قيامتي كه در چند آيه بعد، درباره آن مى‏فرمايد: Gوَ نُفِخَ فِى الصُّورِF و تا چند آيه بعد اوصاف وقايع آن روز را بيان مي‏كند و معنا ندارد قبل از شروع بيان اصل قيامت و وقايع آن، يكي از وقايع آن را زودتر ذكر كند؛ چون ترتيب وقوعي اقتضا مي‌‏كند اگر حشر يك فوج از هر امتي هم جزو وقايع قيامت باشد، آن را پس از مسأله نفخ صور ذكر فرمايد؛ ولي اين گونه ذكر نكرد؛ بلكه قبل از نفخ صور، مسأله حشر فوج از هر امتي را آورده است؛ پس معلوم مي‌‏شود اين حشر جزو وقايع قيامت نيست.[70]

در تفسير قمي نيز همين مضمون را ذيل آيه شريف، به استناد فرمايشي از امام صادق‏ عليه السلام نقل كرده است كه آن حضرت فرمود: مردم دربارة آية Gيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًاF چه مي‌‏گويند؟ راوي مي‌گويد: «مي‌‏گويند: اين آيه دربارة قيامت است». فرمود: «نه، اين طور كه آنان مي‌‏گويند، نيست؛ بلكه درباره رجعت است. مگر خداي تعالي، در قيامت از هر امت فوجي را محشور مي‌‏كند و بقيه آن امت‏ها را رها مي‌‏كند؟ با اين‌كه خودش فرمود: Gوَحَشَرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًاF؛ آنان را محشور كرديم و احدي را از قلم نينداختيم».[71]

ابوالفتوح رازي نيز گويد:

عبداللّه بن عباس گفت: «اصحاب ما به اين آيت تمسك كردند در صحت رجعت...»[72].

كوتاه سخن اين‌كه برانگيخته شدن آية مذكور در يكي از اين سه زمان ممكن است:

پيش از قيامت، پس از قيامت يا در هنگام قيامت و صورت چهارمي نخواهد داشت.

صورت سوم ‏باطل است؛ چرا كه حشر در قيامت، كلي است؛ نه اين‌كه از هر امتي، تعدادي محشور شوند.

 صورت دوم نيز باطل است؛ چرا كه پس از قيامت، مجرمان به جهنم و نيكان به بهشت خواهند رفت و با اين بيان، تنها احتمال اول، باقي خواهد ماند كه قول شيعه اماميه است.

2ـ3. پيمان انبيا بر ياري پيامبر صلي الله عليه و آله

از جمله آياتي که شيعه بر رجعت در آخر الزمان ارائه كرده است، اين آيه است: gوَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَقَ النَبِيِّينَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ ‏و قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَ لِكُمْ إِصْرِى قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُواْ وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّهِدِينَf؛[73] «و [ياد كن] هنگامي كه خداوند از پيامبران پيمان گرفت كه هر گاه به شما كتاب و حكمتي دادم، سپس شما را فرستاده‏اي آمد كه آنچه را با شما است تصديق كرد، البته به او ايمان بياوريد و حتماً ياري‌اش كنيد و فرمود: «آيا اقرار كرديد و در اين‌باره پيمانم را پذيرفتيد؟» گفتند: «آري، اقرار كرديم». گفت: پس گواه باشيد و من با شما از گواهانم».

پيروان مکتب اهل بيت: با بهره‌مندي از راهنمايي‌هاي ايشان، بر اين باورند که به روشني از اين آيه استفاده مي‌شود نصرت و ايماني كه از پيامبران بر آن ميثاق گرفته شده است، پس از آمدن رسول اكرم صلي الله عليه و آله خواهد بود. افعال «لَتُؤْمِنُنَّ» و «لَتَنصُرُنَّهُ» مضارع مؤكد بوده، بر انجام كار در زمان آينده دلالت دارند؛ يعني زماني كه پيامبر اكرم‏ صلي الله عليه و آله و پيامبران گذشته همگي زنده شوند و پيامبران پيشين، طبق پيمان الهي خود، نبي ‏اكرم‏ صلي الله عليه و آله را ياري دهند.

2ـ4. دو بار زنده شدن و دو بار مردن

خداوند، آن گاه که سخنان برخي مردگان را نقل مي‌کند، از زبان ايشان مي‌فرمايد: gقَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍf؛[74] «مي‏گويند: پروردگارا! دوبار ما را ميراندي و دوبار ما را زنده كردي و به گناهانمان اعتراف كرديم؛ پس آيا راهي براي بيرون شدن [از آتش] هست؟»

 در تفسير قمي در ذيل اين آيه شريف، از امام صادق عليه السلام نقل كرده است: «ذلك فى الرجعة؛[75] اين، در رجعت است».

2ـ5. سوگند دشمنان اهل بيت بر زنده نشدن مردگان

از ديگر آيه‌هايي که در بيان معصومان: به رجعت تأويل شده، اين آيه است: gوَ أَقْسَمُواْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَايَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَي وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَf[76]؛ «و با سخت‏ترين سوگندهايشان به خدا سوگند ياد كردند كه خدا كسي را كه مي‏ميرد بر نخواهد انگيخت. آري، [انجام] اين وعده بر او حق است؛ ولي بيشتر مردم نمي‏دانند.»

مرحوم كليني در كتاب كافي با ذكر سند از ابو بصير نقل مي‌‏كند:

«به حضرت صادق عليه السلام عرض كردم: «اين‌كه خداوند تبارك و تعالي مي‏فرمايد: «و آنان با مبالغه و تأكيد به خداوند سوگند ياد كنند كه خداوند هرگز كسي كه بميرد را زنده نخواهد كرد. بلي البته وعدة الهي حق است؛ لكن بيشتر مردم نمي‏دانند منظور چيست؟» فرمود: «اي ابوبصير! ]عامه[ در اين باره چه مي‏گويند؟» عرض كردم: «مشركان چنين مي‏پندارند و براي رسول اكرم‏ صلي الله عليه و آله سوگند مى‏خورند كه خداوند هرگز مردگان را زنده نخواهد كرد». حضرت فرمود: «مرگ بر كسي كه چنين سخني مي‏گويد! از آن‌ها بپرس آيا مشركان به الله قسم مي‏خورند، يا به لات و عُزّا؟» ابوبصير مي‏گويد: «گفتم: فدايت شوم! پس برايم معناي آيه را بيان فرما». ايشان فرمود: «اي ابوبصير! هنگامي كه قائم ما به پا خيزد، خداوند گروهي از شيعيان ما را براي ياري او برانگيزد و زنده كند كه گيره‏هاي شمشيرهايشان بر روي شانه‏هايشان است. چون اين خبر به قومي از شيعيان ما كه نمرده باشند برسد، به يكديگر گويند: «فلان و فلان از قبرهايشان برانگيخته شدند و آن‌ها با قائم‏ عليه السلام هستند». اين سخن به گوش گروهي از دشمنان ما برسد؛ آن‌ها گويند: «اي گروه شيعيان! چقدر دروغگو هستيد؟ اين دولت و حكومت شما است و شما دروغ مي‌‏گوييد؟ نه واللَّه! اين‌ها كه شما مي‌‏گوييد زنده نشده و زنده نخواهند شد، تا روز قيامت»؛ پس خداوند، گفتار آن‌ها را حكايت كرده، مي‌‏فرمايد: و آنان با مبالغه و تأكيد به خداوند سوگند ياد كنند كه خداوند هرگز كسي كه بميرد را زنده نخواهد كرد»[77].

ديديم شيعه با استفاده از هر دو دسته آيات، با بيان پيشوايان معصوم:، حتمي بودن رجعت را در دوران حضرت مهدي(عج) اثبات كرده است.

دلالت دسته دوم روشن است. آنچه محل بحث بيشتر است، استفاده از دستة نخست آيات، براي اثبات رجعت در آخرالزمان است.

شيعه معتقد است ذكر نمونه‏هايي از رجعت در گذشته، مي‏تواند خود دليلي بر وقوع آن در آينده باشد. رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله در روايتي ارزشمند فرمود: «والذى نفسى بيده لتركبنّ سنن من كان قبلكم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتى لا تخطئون طريقهم و لايخطئون سنن بنى‏اسرائيل»؛[78] «به آن كسي كه جانم به دست او است سوگند! شما مسلمانان با هر سنّتي كه در امت‏هاي گذشته جريان داشته است، رو به رو خواهيد شد و آنچه در آن امت‏ها جريان يافته است، مو به مو در اين امت جريان خواهد يافت؛ به طوري كه نه شما از آن سنّت‏ها منحرف مي‏شويد و نه آن سنّت‏ها كه در بني‏اسرائيل بود شما را ناديده مي‏گيرد».

البته وجود اين مضمون با تعابير مختلف، در ده‏ها كتاب از منابع اهل سنّت، گوياي اين مطلب است كه تكرار آنچه در امت‏هاي گذشته رخ داده است، در امت اسلامي نيز ضروري مي‏نمايد.

اكنون به لحاظ اهميّت، فقط به برخي از اين موارد اشاره مي‏كنيم:

رسول اکرم صلي الله عليه و آله فرمود: «هر آينه هر چه بر بني اسرائيل گذشت، بر امت من نيز خواهد گذشت، بدون هيچ كم و كاستي؛ حتي اگر كسي بين بني اسرائيل، آشكارا با مادر خود ازدواج كرد، در امت من نيز چنين خواهد شد».[79]

در روايت ديگر، حذيفة بن يمان از رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله نقل كرده است كه فرمود: «تمام سنّت‏هاي اهل كتاب درباره شما نيز تحقق خواهد يافت، بدون خطا. كسي پرسيد: «اي رسول خدا! حتي گوساله‏پرستي؟» حضرت فرمود: بلي ...».[80]

البته در منابع روايي شيعه نيز مضمون روايت فوق، فراوان به چشم مي‏خورد كه براي اختصار در پاورقي فقط به منابع اشاره مي‏كنيم.[81]

البته اين نحوه استدلال در بيانات معصومان: نيز به چشم مي‌خورد که از باب تبرّک، سخن را با آن، به فرجام مي‌بريم:

امام رضا عليه السلام در پاسخ به پرسش مأمون دربارة رجعت، فرمود:

«إِنَّهَا الْحَقُّ وَ قَدْ كَانَتْ فِي الأُمَمِ السَالِفَةِ وَ نَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه و آله يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَالِفَةِ حَذْوَ النَعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّة»؛[82]

«رجعت، حقّ است. همانا در امت‌هاي پيشين نيز بوده است. قرآن نيز بدان تصريح کرده است و پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله فرمود: هر چه در امت‌هاي پيشين بوده است، مو به مو در امت من نيز خواهد بود».

 كوتاه سخن اين‌كه تمام اهل سنّت، اتفاق نظر دارند كه در امت‏هاي گذشته رجعت‏هايي صورت گرفته است و نيز اتفاق نظر دارند كه پيامبر صلي الله عليه و آله فرمود: «هر چه در امت‏هاي گذشته رخ داده است، در امت من نيز اتفاق خواهد افتاد». و شكي نيست كه رجعت، يكي از مهم‌ترين حوادث امت‏هاي قبل است و نيز شكي نيست كه تا امروز، چنين رويدادي در امت اسلامي رخ نداده است؛ بنابراين در آينده چنين خواهد شد.

 [1] . ر.ک: رازي، احمدبن فارس، معجم مقاييس اللغة؛ فيروزآبادي، مجدالدين محمدبن يعقوب، القاموس المحيط؛ راغب اصفهاني، مفردات الفاظ القرآن.

[2] . البته به سبب شهرت معناي اصطلاحي رجعت، برخي در تعريف لغوي نيز به معناي اصطلاحي اشاره کرده‌اند. ر.ک: جوهري، صحاح اللغة، طريحي، مجمع البحرين.

[3] . شيخ مفيد، اوائل المقالات في المذاهب و المختارات، (سلسله مؤلفات شيخ مفيد، ج4)، ص 77.

[4] . سيد مرتضي، جوابات المسائل الرازيه (رسائل الشريف، ج1)، ص 125.

[5] . مرحوم مظفر، عقايد الاماميه، ترجمة عليرضا مسجد جامعي، ص 294.

[6] . ر.ک: علامه طباطبايي، تفسير الميزان، ج 2، ص 109.

[7] . بقره: 55 و 56.

[8] . شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج1، ص 200.

[9] . ر.ك: شيخ‏طوسي، التبيان، ج1، ص254.

[10] . طبرسي، مجمع البيان، ج 2ـ1، ص 252.

[11] . ر.ك: بحراني، البرهان، ج 1، ص 241.

[12] . ر.ك: تفسير صافي، ج1، ص 133.

[13] . ناصر مكارم شيرازي، تفسير نمونه، ج 1، ص 259.

[14] . محمد رشيد رضا، تفسير المنار، ج 1، ص 322.

[15] . نسفى، مدارك التنزيل، ج 1، ص 53 ـ 54.

[16] . طنطاوي، الوسيط، ج1، ص137.

[17] . ابن جوزي، زاد المسير، ج 1، ص 67.

[18] . ر.ک: شيخ طوسي، التبيان، ج1، ص254.

[19] . بقره: 72 و73.

[20] . بقره: 179.

[21] . تفسيرالميزان، ج 1، ص 204.

[22] . ر.ك: الجامع لاحكام القرآن، ج 1، ص 462.

[23] . ر.ك: تفسير طبرى، ج 1، ص 286ـ268.

[24] . ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 303.

[25] . ميبدي، كشف‏الاسرار، ج1، ص 233.

[26] . مدارك التنزيل، ج 1، ص 60.

[27] . بقره: 243.

[28] . ر.ك: قرطبي، الجامع لاحكام القرآن، ذيل آيه؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 661؛ ميبدي، كشف الاسرار، ج 1، ص 649.

[29] . شيخ طوسي، التبيان، ج2، ص 283.

[30] . طبرسي، مجمع البيان، ج 2ـ1، ص 605.

[31] . مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، ج 2، ص 222.

[32] . بقره: 259.

[33] . قرطبي، الجامع لاحكام القرآن، ذيل آية شريف.

[34] . ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 287.

[35] . طنطاوي، الجواهر، ج1، ص239.

[36] . ابوالفتوح رازي، روح‏البيان، ج1، ص 412.

[37] . كهف: 11؛ تفسير الميزان، ج 2، ص 554.

[38] . روض الجنان و روح الجنان، ج2، ص 347.

[39] . آل عمران: 49.

[40] . ابونعيم اصفهاني ، حلية الاولياء، ج 6، ص 9.

[41] . ، ابوالليث سمرقندي ، تفسير القرآن الكريم، ج 2، ص 67.

[42] . قشيري، الرسالة القشيرية، ص 199.

[43] . ابن‏اثير، الكامل فى التاريخ، ج 1، ص 315.

[44] . زمخشري،كشاف، ج 1، ص 367.

[45] . قرطبي، الجامع لاحكام القران، ج 4، ص 94.

[46] . شـخ صدوق، امالي، ص 152؛ نيـز ر.ك: علل الشرايع، ج2، ص 466؛ كافي، ج2، ص318، ح21.

[47] . محمدرضا طبسي، شيعه و رجعت، ترجمه سيدمحمد ميرشاه ولد، ص 66 و 67.

[48] . پس از ذکر دستة دوم آيات، به اين استدلال اشاره خواهيم کرد.

[49] . «تفسير» از واژه «فَسَرَ»، به معناي روشن کردن و آشکار ساختن است و در اصطلاح، عبارت است از: زدودن ابهام از لفظ دشوار که در انتقال معناي مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است. ماده «فَسَرَ»، در باب «تفعيل»، بيانگر مبالغه در دستيابي به معنا است. ... از اين رو تفسير، تنها کنار زدن نقاب از چهرة لفظ مشکل و نارسا نيست؛ بلکه شامل زدودن ابهام موجود در دلالت کلام، نيز مي‌شود.

تفسير، در جايي است که گونه‌اي ابهام، در لفظ وجود دارد و اين، موجب ابهام در معنا و دلالت کلام مي‌شود و براي زدودن آن، کوشش فراواني لازم است.(رک: محمد هادي معرفت، تفسير و مفسران، ج1، ص18) .

تأويل نيز از «اَول»، به معناي بازگشت به اصل است. تأويل يک چيز، يعني برگرداندن آن به مکان و مصدر اصلي‌اش و تأويل لفظ متشابه، يعني توجيه ظاهر آن؛ به طوري که به معناي واقعي و اصيل خودش باز گردد.(همان، ص 22 و 23) بي­گمان در قرآن، آيات متشابهي وجود دارد كه بايد تأويل شود؛ ولي جز خداوند و راسخان در علم، كسي آن را نمي­داند.(آل عمران: 7).

[50] . نمل: 27.

[51] . ر.ك: عبدالرحمن ثعلبي، الجواهر الحسان، ج2، ص5.5، نيشابوري، غرائب القرآن، ج10، ص16.

[52] . طبرسي، مجمع البيان، ج 8ـ7، ص 366.

[53] . ر.ك: جوهري، الصحاح، ج5، ص 2023؛ زبيدي، تاج العروس، ج9، ص49.

[54] . علامه طباطبايي، تفسير الميزان، ج 15، ص 567.

[55] . بيضاوى، انوار التنزيل و اسرار التأويل، ذيل آيه.

[56] . ر.ك: سيوطي، درالمنثور، ج 6، ص 382.

[57] . ابن كثير، تفسيرالقران العظيم، ج 6، ص 210.

[58] . تفسير سمرقندى، ج 2، ص 505؛ قرطبى، الجامع لاحكام القرآن، ج 7، ص 180.

[59] . ر.ك: طنطاوي، الجواهر، ج 7، ص 249.

[60] . مراغي، ج 7، جزء 20، ص 22.

[61] . ابو حيان، البحر المحيط، ج 7، ص 96.

[62] . ر.ک: ناصر مكارم شيرازي، ، تفسير نمونه، ج 15، ص 551 و 552.(با تصرف)

[63] . من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 589.

[64] . ر.ك: روض الجنان، ج8، ص423.

[65] . نمل: 83.

[66] . شيخ‏مفيد، المسائل السرويه، ص32.

[67] . شيخ‏طوسي، التبيان، ج8، ص120.

[68] . مجمع البيان، ج 8ـ7، ص 366.

[69] . كهف: 47.

[70] . علامه طباطبايي، الميزان، ج 15، ص 570.

[71] . علي‏بن ابراهيم قمي، تفسير قمي، ج 2، ص 36.

[72] . ابوالفتوح رازي، روح الجنان، ، ج 8، ص 424.

[73] . آل عمران: 81.

[74] . غافر: 11.

[75] . على‏بن ابراهيم قمي، تفسير قمي، ج 2، ص 256.

[76] . نحل: 38.

[77] . شيخ كليني، روضه كافى، ص 50، ح 14؛ اين روايت با اندك تفاوتي در تفسير عياشي و تفسير قمي نيز ذكر شده است. ر.ك: تفسير عياشي، ج 2، ص 259.

[78] . ابن‏اثير، النهاية فى غريب الحديث و الاثر، و لسان‏العرب، ج 12، ص 72، (ذيل ماده قذذ). همچنين ر.ك: محمد بن جرير طبري، المسترشد؟، سنن ترمذي، ج3، ص331؛ طبراني، المعجم الكبير، ج3، ص 244؛ ابن ابي الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج9، ص286؛ متقي‏هندي، كنز العمال، ج8، ص 94؛ قرطبى، تفسير قرطبي، ج7، ص 273؛ ابن كثير، تفسير ابن كثير، ج2، ص364؛ ابن حزم، الاحكام، ج6، ص 86 و...

[79] . نيشابوري، حاكم ، المتسدرك علي الصحيحين، ج 1، ص 218.

[80] . مسند الشاميين، ج 2، ص 100، ح 987؛ السنن الواردة في الفتن، ج 3، ص 534؛ ر.ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 9، ص 286.

[81] . ر.ك: من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 203؛ اعلام الوري، ص 476؛ رجال كشي، ص 20؛ كشف الغمة، ج 2، ص 545؛ كمال‏الدين وتمام النعمة، ج 2، ص 529.‌

[82] . شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ص200.